۶۰. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۲/۱۱)

موضوع: ۶۰. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۲/۱۱) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۴۰۲
نکاتی پیرامون مدیریت امتحال روزه رمضان توسط شارع

- پیش‌گفتار(چکیده)
- متعارض دیدن ادله، دلیل عمل نکردن اصحاب به روایات «خمسون»
- قاعده «الجمع مهما امکن» و تطبیق آن بر ما نحن فیه
- معذور بودن علماء در تطبیق مسائل دینی بر نظریات علمی زمان خود
- معنون نشدن ادله شرعیه، دلیلی بر غفلت فقها از ادله مدیریت امتحال
- دلیل عدم اشاره مستقیم شارع به ادله مدیریت امتحال
- وجود قرائن و حیثیات مختلف، عامل غموض و پیچیدگی علوم انسانی و فقه
- تعامل با ادله و شکلگیری ارتکاز فقیه
- معانی نهفته در لایه پنجم زبان
- تحقق میقاتیت و تعظیم شعائر، مناط ادله رؤیت هلال در مقام مدیریت امتحال
- عدم موضوعیت شهادت خمسین در بلاد کبیره
- سلب توفیق حضور معصوم در عید فطر و قربان، مفاد روایت «لا وقتم لفطر و لا اضحی»
- سهولت شروع بحث با «هلال» و نه «دخول شهر» در موضوع حکم روزه
- «الاسماء وضعت لنفس المسمیات» و تسمیه هلال
- بررسی سندی روایت «اهل بطن نخله»
- فقه الحدیث روایت «اهل بطن نخله»
- «سفیانی» و «خسف بیداء» کلیدی مهم در نظام فکری شیعه

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
نکاتی پیرامون مدیریت امتثال روزه رمضان توسط شارع

موضوعات فرعی:
روش شارع در بیان احکام خود
چرایی عدم اهتمام فقها به مقوله مدیریت امتثال
عدم موضوعیت شهادت خمسین در بلاد کبیره
بررسی روایت اهل بطن نخله

متعارض دیدن ادله، دلیل عمل نکردن اصحاب به روایات «خمسون»

شاگرد: تحلیل جناب عالی در روایت «خمسین» و مافوق آن این بود که این روایات برای زمانی است که اختلاف فعلی میشود. درحالیکه وقتی ما سیره مستمره و عمل اصحاب را میبینیم، متوجه میشویم که از آن اعراض کردهاند، و حتی بر خلاف آن محقق شده است. این نقض فرمایش شما میشود. یعنی اختلاف فعلی شده و مشکل هم موضوعی بوده و مبنایی نبوده، اما به روایت «خمسون» عمل نشده است.

استاد: شما یک مورد را بفرمایید. آن چه که من عرض کردم این بود که سیره، قابل انکار نیست. چون در طی سال که ماه مبارک دور میزند، در شب سیام ماه شعبان ای شب سیام ماه مبارک خیلی اتفاق میافتد که هوا صاف است. من این را عرض کردم. پس بلادی که هوا صاف است محل ابتلای متشرعه است، آن وقت شما میگویید وقتی هوا صاف است، کمتر از پنجاه نفر کافی نیست. من این را عرض کردم. این محل ابتلای متشرعه است. اما شما میگویید روایت میگوید وقتی اختلاف شد پنجاه نفر شهادت بدهند، اما چرا نشده؟! در اینجا بالفعل شدن اختلاف، آن هم با این خصوصیات که در تحلیل و فتوا اختلاف نباشد و تنها اختلاف در موضوع باشد، نیست. شما باید شاهد بیاوری که چنین اختلافی شد و باقی ماند. عرض من این است که اگر اختلاف میشد باقی نمیماند. چرا؟ چون خود شارع کاری کرده که به مطلوب خود رسیده است. در بلد اسلام گفته: ای متشرعه من بر شما سخت نمیگیرم. وقتی برای شما واضح شد که استصحاب ماه قبلی برای شما منقطع است، آن هم نه به رؤیتی که فقط بخواهم بگویم علم بیاورد، بلکه به رؤیتی که میخواهم اجتماع بلد بیاورد؛ «لیست الرؤیة ان یقوم الواحد... اذا رآه واحد رآه الف[1]». یعنی سر و کار من با اجتماع کل بلد اسلام است بر اینکه قبول کنند. من این را عرض میکنم، شما خلاف این را بیاوری و بگویی اختلاف ماندگار شد، آن هم فقط در موضوع، و بعد به این مراجعه نکردند. من عرض کردم که باید شاهد بیاورند، این غیر از عرض من است که محل ابتلای دائمی است.

نکته دوم این است: وقتی در تاریخ فقه و در کلاس فقه، روایات «خمسین» در عرض روایات بینه دیده شده و فتوا در آن به‌عنوان فتوای متعارض در کنار هم قرار گرفته، کافی است تا تحلیل عموم هم تابع اختلاف فتوا نباشد و دیگر سراغ آن نروند، بگویند اصحاب از روایت «پنجاه» اعراض کردهاند و تنها مرحوم شیخ به آن عمل کردهاند. همین کافی است. بنابراین فرمایش شما نقض عرض بنده نمیشود.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية، ج۷،ص۲۰۹

قاعده «الجمع مهما امکن» و تطبیق آن بر ما نحن فیه

شاگرد: شارع در مقام مدیریت امتثال این روایت را فرموده‌اند اما در این مدیریت موفق نشده‌اند.

استاد: شارع موفق است، اما به چه معنا؟ این فرمایش را دارند؛ ما که الآن سر همین ها مباحثه می‌کنیم –به نظرم بحث از آن خیلی نافع است- مشهور متأخرین اصولیین می‌گویند «الجمع مهما امکن اولی من الطرح». این به چه معنا است؟ یعنی «الجمع العرفی مهما امکن یجب»، دیگر «اولی» معنا ندارد. درحالی‌که ما مفصل عرض کردیم قاعده همان است. «الجمع» یعنی جمع، نه جمع تبرعی بخودی، بلکه یعنی جمع عرفی و جمع عرفی درجه دوم. ما مفصل از آن صحبت کردیم. این جمع اولی است. من چرا اولویت را عرض کردم؟ برای این بود -الآن هم مدافع این هستم- شارع مقدس روایاتی را که فرموده، بسیاری از آن‌ها در نظر خود او متعارض نیست. اما چه کند که اذهان مخاطب او -از فقها و غیر آن‌ها- ذهن شارع که نیست. چیزهایی که متناقض‌نما است، در ذهن کسانی که در کلاس فقه هستند، به‌صورت تعارض و تکاذب الدلیلین جلوه می‌کند. شارع آمده بر مستنبطین سهل گرفته است. گفته «الجمع مهما امکن»؛ یعنی اگر توانستی جمع بکن، اما اگر نتوانستی من بر تو سخت نمی‌گیرم که الا و لابد آن مراد واقعی من را به دست بیاوری. بلکه شما مخیر هستی؛ «اذن فتخیر». مفصل بحث کردیم.

الآن هم عرض می‌کنم که من مدافع این هستم که اصل جمع، واقعیتی دارد که اگر مستنبطین به تعارض برخورد کردند، شارع در حل تعارض بر مستنبطین، سخت نگرفته است. گفته راحت جلو بروید. این خیلی مهم است که شارع سهل‌گیری کند ای اینکه نه، اصلاً ما بدنبال واقع باشیم!

بنابراین من در اینجا هم همین را عرض می‌کنم. ما چرا این مباحثه را می‌کنیم؟ چون روایاتی هست که در دسترس همه است. در کلاس فقه با نظرها و با دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متفاوتی مواجه هستیم. هر چه بیشتر مباحثه کنیم و زوایای بحث روشن‌تر شود، برای ناظرین آینده بحث، روشن‌تر می‌شود که آیا این دو متعارض هستند یا نه؟ وقتی برای آیندگان کلاس فقه واضح شد که این فرمایشات شارع متعارض نبود و عده‌ای خیال کرده بودند که متعارض هستند، بعداً به اینها عمل می‌کنند. علاوه که در بره‌های که عمل نکرده‌اند، آسمان که به زمین نیامده است. ولی شارع مطالب خودشان را گفته و درعین‌حال آن جایی که صورت تعارض بدوی پیدا می‌کند سهل می‌گیرد. یعنی مؤاخذه نکرده است.

معذور بودن علماء در تطبیق مسائل دینی بر نظریات علمی زمان خود

7:14

شبیه آن را در امور دیگر هم عرض کرده‌ام. در تشریح الافلاک مرحوم شیخ بهائی رضوان‌الله‌علیه قبل از اینکه کرویت ارض را بفرمایند، فرمودند فلک اطلس که فلک نهم است و فلک ثوابت که فلک هشتم است، «هما العرش و الکرسی فی لسان الشرع[1]». بر این دو تطبیق کرده‌اند. خب من این را دیده بودم. شاید در کتاب مطبوع از استاد هم آمده بود، از ایشان هم شنیده بودم، عباراتی داشتند که نسبت به امثال شیخ تند بود. آن عبارت تند این بود: «ما قبول داریم که علماء، معذور بودند که هیئت قدیم و کلاسیک را بخوانند، آن را برای فوایدش می‌خواندند. اما آیه معذور هم بودند که آنها را بر لسان ادله شرعی -عرش و کرسی- هم تطبیق بدهند؟!». من در همان مباحثه تشریح الافلاک به ذهنم آمد و الآن هم اعتقادم همین است که قطعاً در تطبیق، معذور بودند. چرا؟ به‌خاطر اینکه اگر آنها معذور نباشند همین کسی که در اینجا می‌گویند آنها معذور نیستند، خودش تطبیقاتی کرده که روز قیامت می‌بینند که عجب! من در یک فضای بودم و مطالبی را هم از شرع می‌شنیدم و تطبیق می‌کردم!

یعنی کسی که برایش فضای روشن است، شارع سخت نمی‌گیرد که لسان او را تطبیق بدهد و بگوید معذور نیست. خب چه کار کند؟! در تعارض هم همینطور است. این سخت نگرفتن خیلی مطلب مهمی است که شارع با مخاطبین خود طوری رفتار کرده که آنها را مبتلا به مؤاخذه نکند، مگر موارد تعمد و موارد تقصیر فاحش. این روشن است. و الا در این جور مواردی مثل شیخ بهائی، فضای ذهنی‌اش به این صورت است و لذا می‌گوید «هما العرش و الکرسی فی لسان الشرع». حالا شما می‌توانید بحث کنید و واضح کنید که اینطور نیست. از ادله واضح کنید توصیفاتی که در شرع برای کرسی و عرش هست، اصلاً با آنها تناسبی ندارد. خب این بحث علمی است. اما اینکه بگوییم شیخ معذور نبودند و اشتباه غیر مقبول العذر دارند، صحیح نیست.

---

[1]تحفة الأحباب (شرح فارسی بر تشریح الافلاک شیخ بهائی)، ذهنی تهرانی، ص6؛ «مقدّمة العالم الجسمانی کرة منضدّة من ثلاث عشر کرة متلاصقة، اعلاها الاطلس و هو کاسمه غیر متحرک، ثمّ فلک الثوّابت و کلّها مرکوزة فی ثخن بحیث یماس سطح اعظمها سطحیه. و هذان هما العرش و الکرسی بلسان الشرّع. ثمّ السمّوات السبع للسیّارات السبع المشهورة، کلّ فی فلک یسبحون».

معنون نشدن ادله شرعیه، دلیلی بر غفلت فقها از ادله مدیریت امتثال

شاگرد: یکی از تحلیل‌های شما این است که با بحث مدیریت امتثال و انشاء حکم، بین روایاتی که متعارض‌نما هستند جمع می‌فرمایید، سؤالی که هست این است که وقتی برای شارع امتثال مترشحه مهم است و دست به مدیریت می‌زند، اما چرا در ذهن مترشحه و فقهاء این‌ها متناقض‌نما است؟ یعنی عملاً مدیریتی که شارع اعمال می‌کند نمی‌مانس؟ یعنی نون و نه درصد متوجه این مدیریت امتثال نمی‌شوند و از قضا روایاتی که متعارض‌نما هستند، متعارض جلوه می‌کند و مدیریت صورت نمی‌گیرد.

استاد: من با قسمت اول فرمایش شما موافق نیستم؛ این‌که اهل علم ادله‌ای که برای مدیریت امتثال است را نفهمند؛ لذا ما می‌گوییم وقتی یک دلیل برای مدیریت امتثال است اگر برگردیم و تحلیل کنیم، برای همه اتفاق نظر می‌شود. نه این‌که همچنان اختلاف بماند. بله، ادله‌ای که می‌آید، تقسیم‌بندی دقیق علمی آن‌ها و عنوان‌زنی به آن‌ها سخت است. لذا تا زمانی‌که این عنوان‌ها زده نشده –که بستر علم هم خیلی مفصل است- تعارض‌نماها زیاد است. وقتی دقت می‌کنیم و جلو می‌رویم با حصول توافق اذهان بعد از دقت این‌ها شکل می‌گیرد. من مثال‌های متعددی زده‌ام؛ شما می‌گویید «اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة»، بعد هم می‌گویید که زوال شمس چیست؟ حضرت فرمودند برو شاخه بیاور و در زمین بگذار، ببین که آیا سایه آن کم شد یا نه و... . ببینید حتی مثل فقیه بزرگی مثل صاحب جواهر فرمودند زوال این است که زیادة الظل؛ خب این حدیث این را می‌گوید.

خب وقتی که هنوز منحاز نشده، این فقیه بزرگ تا اینجا می‌روند، اما وقتی آمدید و برگشتید...؛ این‌که حضرت فرمودند این شاخص را بگذار، انتقاص سایه را نگاه بکن، این اماره زوال است؟ یا خودش موضوع زوال است؟ این زوال است یا کاشف از زوال است؟ وقتی جدا کنید صاحب جواهر هم تردید نمی‌کنند که موضوع حکم نماز، زوال است. اینجا آن می‌بینید که کاشف و اماره مُعبّر می‌شوند، چون در روایت آمده‌اند. احتیاط هم وسط می‌آید و می‌گویید صبر کن تا سایه زیاد بشود. اما وقتی معلوم شد که «طریق الی الموضوع با نفس الموضوع» دو چیز است...؛ شارع برای حکم یک موضوعی دارد و یک طریق الی الموضوع دارد؛ آن هم را هم مدیریت کرده که موضوع را به این صورت احراز بکن؛ آن را به این صورت کشف بکن. وقتی ما فهمیدیم در اینجا در صدد احراز موضوع است، دیگر هرگز حاضر نیستیم محرز موضوع و طریق به موضوع را جزء الموضوع بکنیم. بعد از این‌که جدا شد کسی حاضر نیست این کار را بکند. در آن آیه شریفه دارد «فَيَدَعُوهُ[1]». یعنی بعد از این‌که بحث واضح شد اصلاً دیگر در ذهن ما متمشی نمی‌شود که سراغ این احتمال برویم. همه این بحث‌ها هم برای همین است.

لذا اینکه بگوییم ادله‌ی مقام امتثال معلوم نیست، صحیح نیست. بلکه معلوم است. معنون شدن آن‌ها و اینکه عینک این ادله را بزنیم، هنوز معلوم نیست، و کم له من نظیر! هنوز بسیاری از چیزها هست که ما نمی‌دانیم. بعداً هر چه بحث‌ها دقیق‌تر جلو برود روی حساب واقع خودش استنباط‌ها دقیق‌تر می‌شود.

---

[1] الانبیاء ۱۸

دلیل عدم اشاره مستقیم شارع به ادله مدیریت امتثال

شاگرد: مطابق بیان حضرتعالی اگر امتثال متشرعه این قدر مهم است که با روایات دست به مدیریت میزنند، خیلی وقتها با یک بیان زائده آوردن که مئونهای هم ندارد، این مدیریت امتثال میشد. مثلاً در روایت «خمسون» میفرمودند برای زمانی است که اختلاف باشد. در روایات بینه میفرمودند در صورتی است که اختلاف نیست. با همان بیان زائد این مدیریت را انجام میدادند. چرا با آن بیان زائدی که هزینهای هم نداشت، دست به مدیریت نزدند؟

استاد: درجاییکه قرائن لبیه، مقامیه موجود است، بیان زائد سر از بینهایت در میآورد. مثلاً میگویند «خفقة و خفقتان» یعنی باید دلت خواب برود، پس وقتی شک داری، «فابن علی الیقین، لاتنقض الیقین بالشک». شما بگویید خب همینجا بگویند من که میگویم «لاتنقض»، میخواهم مدیریت میکنم که وضوی شما انجام شود. خب معلوم است وقتی میگویند اگر شک کردی بناء بگذار، دارند وظیفه تو را در مقام امتثال میگویند. شارع در اینجا نمیخواهد یک حکم ثبوتی برای یک موضوع ثبوتی بیاورد. خب وقتی خودش در تناسب حکم و موضوع اولین حرف را میزند نیازی نیست. کما اینکه در بسیاری از موارد همراهش هست.

وجود قرائن و حیثیات مختلف، عامل غموض و پیچیدگی علوم انسانی و فقه

شاگرد: خب چرا فقها این قدر اشتباه کردهاند؟

استاد: نمیتوانیم کلمه «اشتباه» را بگوییم. در این سالها که بهعنوان یک طلبه مطالعه میکردیم، در این مدتی که گذشت واقعاً اعتقاد من این بود که علوم انسانی بیسر و دراست؛ هر که هر چه میگوید بافتنی است. اما علوم پایه مثل ریاضی و فیزیک خیلی منضبط است، هر کسی نمیتواند دهان باز کند و هر چه بگوید. بعد از چند سال برای من واضح شد که علوم انسانی از علوم پایه منضبطتر است؛ از بس غامض است بهصورت انامنظم جلوه میکند. یعنی این علوم به قدری پیچیده هستند و به قدری غامض هستند که ما متحیر میشویم. و الا اگر یک زمانی به قدری پیشرفت بکند که مثل علوم پایه تمام ضوابطش معلوم باشد و متغیرها و تابعهایی که دارد نقش ایفاء میکند شناسایی شود، میبینیم که این علوم از آنها ادق است. خب شما میگویید چرا فقها اشتباه کردند؟ چون سر و کار فقها با علوم غامض است؛ ذهن فقیه با یک فضای مواجه میشود که هزاران حیثیت در آن دخیل است؛ تا اینها بخواهد جدا شود آدم میبیند چه قدر کار میبرد. نوابغ بشر فکر میکنند و حیثیات را از هم جدا میکنند و برای شاگردانشان میگویند و آنها خوشحال میشوند و بعد وقتی آیندگان میآیند میبینند که آنها راست گفتهاند.

اما سدههایی میگذرد و میبینید در ذهن فقهای قبل این دو حیثیت متمایز نبوده است. این پیشرفت علم است. در پیشرفت علم مهم این است که آیندگان آن را تأیید میکنند و میگویند که اینها درست رفتهاند، نه اینکه دوباره اختلاف شود و برگردند؛ مثلاً خلاف ارتکازیات گفته باشند. لذا این اشتباه نیست. برای اطباء هم همینطور بوده. خیلی ها به شوخی ای جدی میگویند که این دکترها چیزی نمی فهمند! درحالیکه اینطور نیست. شما ببینید که این بندگان خدا چقدر درس خواندهاند؛ از این بدن ما چقدر مطلب میدانند! خب چرا میگویند اینها چیزی نمیدانند؟! بهخاطر این است که سر و کار طبیب با بدن ما است که فقط خالق ما میداند که در این بدن ما چه کار کرده است. عجائب است. خب طبیب با این بدنی مواجه است که سر از بیناهایت در میآورد. او یک بخشی خوانده که خیلی هم هست اما شما او را متهم میکنید که چیزی نمیداند. درست هم هست، ولی طرفش بزرگ است. طرف او بدنی است که فرموده «فَتَبارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخالِقين[1]». لذا اظهار عجز میکنند.

فقیه هم همینطور است؛ یعنی اگر بعدً حیثیات حقوقی جدا شود می‌بینید. مثالً آن هم که هستی‌شناسی هوش مصنوعی را پایه می‌کنند، به سرعت هستی‌شناسی علوم ورِ راست را سر می‌رسانند. اما وقتی بخواهند آنتولوژی (Ontology) علوم انسانی را سامان بدهند می‌بینید با چه معضلات و سختی‌هایی مواجه می‌شوند تا جلو بروند. فقها به این معانی که ما از «اشتباه» می‌گوییم، نکردند؛ مجالی که ذهن آنها کار می‌کند و آن حیثیاتی که در منظر گوینده کلام بوده، نزد او حاضر نیست. می‌خواهد اینها را هم تدوین کند، اما در تدوین ناقص تدوین می‌شود. با فکرهای بعدی و با ارتکازیاتی که از بیانات شارع دارند، مدام تدقیق می‌شود و این تدوین، کامل‌تر می‌شود.

---

[1] المومنون ۱۴

تعامل با ادله و شکل‌گیری رتکاز فقیه

شاگرد: بنابراین قرائن متصله و منفصله و مناسبات خیلی روشن هم نشد؛ یعنی غامض بود.

استاد: نه، توجه به آن، آگاهانه تدوین کردن آن‌ها نبود. همه این‌ها در رتکاز ما موجود است. چرا رتکاز این قدر شریف است؟ چون در رتکاز هزاران چیز هست اما ناخودآگاه است. وقتی گیر می‌افتیم به آن مخزن بسیار عمیق گسترده مراجعه می‌کنیم. باز هم همه آن‌ها برای ما آگاهانه نمی‌شود، یک بخشی از آنکه محل نیاز ما است، آگاهانه می‌شود. ولی شارع کار خودش را کرده؛ کما اینکه نزد عقلاء به این صورت است؛ رتکاز عقلائیه داریم و رتکاز متشرعه داریم. رتکازی که متشرعه دارند از مجموع بیانات شارع حاصل شده است. این رتکاز، خیلی عظیم است ولی آگاهانه نیست. به‌صورت ناخودآگاه در اذهان متشرعه وجود دارد.

معانی نهفته در لایه پنجم زبان

شاگرد۲: این همان نکته‌ای نیست که قبلاً می‌فرمودید در علوم پایه لایه‌های آخر زبان استفاده نمی‌شود؟ یعنی چون در علوم انسانی استفاده از لایه‌های زبان رایج است، آنها را غامض می‌کند.

استاد: یعنی لایه‌های بالا و پنجم زبان است که انسان در آن لایه خودش را نشان می‌دهد. آن جا است که معلوم می‌شود انسان چیست. لذا اگر از آن پایین‌تر بیایید اصلاً ظرفیت آن را ندارند.

«معانی هرگز اندر حرف نایند که بحر قلزم اندر ظرف نایند[1]». «بحر قلزم» یعنی بزرگترین اقیانوس. آن را نمی‌توانید در یک لیوان بیاورید. اما ما آن ارتکازات را داریم. در سنین مختلف و با پیشرفت‌ها آنها را داریم. دستگاه ارتکاز و وجدان، عجائب است.

---

[1] شیخ محمود شبستری، گلشن راز

تحقق میقاتیت و تعظیم شعائر، مناط ادله رؤیت هلال در مقام مدیریت امتثال

شاگرد۳: فرمودید در بررسی این روایات مهمترین کار بهدستآوردن مناطی است که شارع در نظر گرفته است. فرمودید در اینجا شارع مناط را بر علم نگذاشته است. ولی قرار شد مناط را بفرمایید. این مناطی که در این روایات دیدید ایجاد نظم و میقاتیت شد؟ یا اینکه بناء بر شک و تردید گذاشته نشود؟

22:13

استاد: چیزی که در استظهار از این روایات، پیشنهاد طلبگی من بود این بود که در این روایات و آن هشت روایتی که صاحب حدائق فرمودند، نظر اصلی شارع این بود که میخواهد شهر مبارکی که روزه آن را بر مکلف واجب کرده، به بهترین نحو ممکن از مکلفین و از جامعه اسلامی بهعنوان یک مجتمع امتثال شود. این مقصود است. ولذا در مواردی به تناسب مورد وقتی سر و کار او با یک مکلف است مانعی ندارد که حالات او را هم در نظر بگیرد. شما باید به وسیله تناسب حکم و موضوع آن چیزی که در روایت آمده را تشخیص بدهید؛ یعنی الآن که شارع دارد این فرمایش را میگوید با دید کلان اجتماع بالا اسلامی و مسلمین بهعنوان یک امت کار دارد؟ یا کار دارد با یک مکلف که الآن چه کار بکند؟ شما فوری از لسان دلیل میفهمید.

لذا عرض کردم هشت دلیلی که صاحب حدائق آوردند، لسانش «صم حين يصوم الناس و أفطر حين يفطر الناس فان الله عز و جل جعل الأهلة مواقيت[1]». شما از این لسان چه میفهمید؟ با یقین کار دارند؟ با انجام ندادن کار با شک کار دارند؟ اصلاً اینها نیست. فوری میفهمیم حکمی که این کلام را القاء کرده مقصودی دارد. این عرض من است. لذا در مقام امتثال عرض کردم ادلهای داریم که در عرض هم هستند. یعنی شما در خیلی از موارد مخیر میشوید...؛ در طول هم باشند که اصلاً مخیر نمیشوید. بله، اگر طول فضیلتی باشد مخیر میشوید. چون خود شارع بهخاطر مصالحی در طول دلیل قبلی یک افضلی را قرار داده تا متشرعه به مصالح بالاتری برسند. خب وقتی در طول است یک تخییری بهمعنای افضلیت دارد. این افضل است و انجام مفضول هم جایز است. گاهی حتی در عرض هم هستند. البته باید مثالهای طرق اینها و مسائلش بعداً پیدا شود.

حاصل عرض من این است که این روایاتی که در مانحن فیه بود، لسانش لسان تعظیم شعار صوم است. تحقق بخشیدن به میقاتیت ماه مبارک است. این جور نباشد که در بلد اسلام یکی بگوید امروز بیستویکم است و یکی بگوید بیستم است. یکی بگوید روز اول است و یکی بگوید فردا روز اول است. این مقصود شارع است که مقصود کمی هم نیست. برقراری نظم بسیار مهم است. البته سه-چهار مورد بود که اوائل مباحثه بحث کردیم.

[1] البحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره؛ ج۱۳،ص۲۴۴

عدم موضوعیت شهادت خمسین در بلد کبیره

شاگرد: پنجاه شاهد، ولو در طول، موضوعیت پیدا کرد؟

استاد: من میگویم پنجاه بهعنوان عزیمت، موضوعیت ندارد. چرا؟ یک استدلالات کلی دارم. به این خاطر که درجاییکه شارع میخواهد یک چیزی را بهعنوان عزیمت در طول قرار بدهد، برای او به یک بیان یا دو بیان اکتفاء نمیکند. عزیمت نزد شارع به این صورت است. یعنی آن را بیشتر جا میاندازد. عزیمت میخ کوبیدن میخواهد. در این روایت با آن توضیحاتی که عرض کردم بیان کردهاند اما میخش را نکوبیده اند. لذا بهعنوان یکی از طرقی که میتواند بعداً رفع تحیر بکند و اختلاف را برطرف بکند، خوب است و در طول است. اما اینکه طول افضل نباشد و عزیمت باشد برای ذهن من صاف نیست.

سلب توفیق حضور معصوم در عید فطر و قربان، مفاد روایت «لا وفقتم لفطر و لا اضحی»

شاگرد۲: آلآن فرمودید دامنه مواقیت امت اسلامیه است. خب اگر به این گستردگی مورد نظر شارع بوده، حداقل باید امت اسلامی به این سمت پیش رفته باشند، درحالیکه میبینیم امت اسلامی به خلاف آن پیش رفتهاند. یعنی ماه رمضان آنها مختلف است، حتی عید قربان آنها مختلف میشود، حتی در روایت حضرت فرمودند مشکلی نیست، شما میتوانید عید قربان را مختلف بگیرید.

استاد: «لاوفقتم[1]» نفرین ملک است. اینکه ما ابتدا علو و رسین بودن یک تقنین را تشخیص بدهیم یک چیز است، اما اینکه ما در درک علو آن و پیادهکردن آن نقص و عجز داشتیم، چیز دیگری است. باید اینها را از هم جدا کنیم. چون ما نتوانستیم بگوییم آن هم نیست! این راه درستی نیست. ما اول باید روی منابع اصلیه متمرکز بشویم و نظام تقنین شارع را درک بکنیم، بعد بگوییم حالا چرا نشده است.

شاگرد۲: شارع در خیلی از مقاصد اصلیه خود موفق است... .

استاد: آن نشدنش هم چیزهایی دارد. اصل اینکه شارع در بالا اسلامیه با امکاناتی که در آن زمان بوده و ارتباطاتی که بوده، موفق شده ای نشده بحث است. اینکه میفرماید «لاوفقتم لفطر و اضحی» یعنی بهصورت ظاهر هم نخواستند؟! پس چرا سیره متشرعه بین الفریقین بر این است که تعظیم میکنند و نماز عید میخوانند؟! ارتکازا هم از این کار بدشان نمیآید. به نظرم مرحوم مجلسی هم در بحارالانوار[2] فرمودند و نکته خوبی هم هست. «لاوفقتم لفطر» یعنی امت اسلامیه در محضر حجت خدا و نور مطلق باشند. عید این است. عید این است که حجت خدا باشد و رهبر شما باشد. «لاوفقتم لفطر» که خدا میپسندد. آن فطر زمانی است که آن حجت الهی، آن دردانه الهی برای شما باشد و در ذیل وجود مبارک او فطر و اضحی داشته باشید. مرحوم مجلسی این را در بحارالانوار فرمودهاند. یعنی آن روایت خودش محاملی دارد. یعنی از نظر ضوابط نجومی وقتهایی میشود که صاف است که شروع ماه حالا است و ختم آن هم فلان وقت است. شاید امسال هم به این صورت بود. شروع ماه و ختم آن شبههانگیز نبود. بگوییم نه، روایت فرموده «لاوفقتم لفطر و لا اضحی»! امروز هم خلاف است! آیا روایت میخواهد این را بگوید؟! مرحوم مجلسی همین را بحث کردهاند؛ یعنی وقت هایی که اینچنین میشود باید روایت را چطور معنا کنیم.

خود شارع مقدس در آن مقام ها و مقطع های بین راه هم موفق بوده است. اگر وارد این بشویم از بحث میمانیم. و الا قبول نیست که شما بگویید روال امت اسلامی به این طرف بوده است. چون منابع و اصل مطلب غامض است اینگونه میشود. پارسال برای اینکه به کره نظم بدهیم، چقدر دقائقی از خط زمان و ساعتها مطرح شد! از همین اندازه آدم میفهمد که ثبوت مطلب، خیلی غامض است. وقتی بشر این غموض را میفهمد با عینک جدیدی به منابع شرعیه نگاه میکند. چرا؟ میگوید کسانی که علمشان علم الهی است، در بستری که این قدر غامض است دارند حرف میزنند. لذا عینک، عینک جدیدی میشود. غیر از عینک ساده قبلی است که هنوز غموض اصل ثبوتی بحث را نمیدانیم، بدون اینکه غموض را تصور کرده باشیم میگوییم این روایت این را میگوید و روایت دیگری آن را میگوید لذا معارض هستند و این را کنار میگذاریم. شارع هم برای ما سخت نگرفته است. اما شارع حرف خود را زده است. حرف خود را زده تا وقتی که این بحثها چکش بخورد مقصود او روشن باشد. یعنی ببینید که شارع برای همه اینها مطلب دارد.

---

[1] الشيخ حر العاملي، وسائل الشيعة - ط الإسلامية، ج7،ص213؛ «عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: قلت له: ما تقول في الصوم فإنه قد روي أنهم ال يوفقون لصوم، فقال: اما انه قد أجيبت دعوة المملك فيهم، قال: فقلت: وكيف ذلك جعلت فداك؟ قال: إن الناس لما قتلوا الحسين عليه السلام أمر الله تبارك وتعالى ملكا يناديه أيتها الأمة الظالمة القاتلة عترة نبيها ال وفقكم الله لصوم وال فطر».

[2] العلامه مجلسي، بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء؛ «بيان : عدم توفيقهم للفطر والأضحى إما لاشتباه الهلال في كثير من الأزمان في هذين الشهرين كما فهمه الأكثر وأنهم لعدم ظهور أئمة الحق وعدم استيلائهم لا يوفقون للصلاتين إما كملة وأ مطلقا بناء على اشتراط الإمام وأ يخص الحكم بالعامة كما هو الظاهر والأخير عندي أظهر والله يعلم».

سوال شروع بحث با «هلال» و نه «دخول شهر» در موضوع حکم روزه

من این روایت را مطرح کنم؛ در صفحه شانزدهم به این رسیدیم:

> **و اليقين و كلّما يوجب، كواشف للموضوع الذي هو الهلال، و الطرق إلى الموضوع و الكواشف له لا تزيد عليه شيئاً، فإنّ الموضوع للأحكام الشرعيّة ليس إلّا الهلال، فإذا حصل اليقين بالهلال فلا معنى لبقاء الشهر السابق، أي إنّ الموضوع في علم الثبوت لإنشاء الأحكام الشرعيّة المرتبطة بالصوم و نحوه ليس إلّا الهلال.[1]**

«و اليقين و كلّما يوجب، كواشف للموضوع الذي هو الهلال ...»؛ قبلاً در همین جزوه عباراتی بود. ببینید معلوم است که موضوع وجوب صیام، شهر رمضان است. دخول شهر خودش یک مقدمه‌ای برای تحقق «الشهر» است. خود دخول، مقدمه‌ای برای وجود آن است. و الا «الشهر» یک وجود منبسط سیالی دارد. همه این وجود منبسط موضوع است. این روشن است. اما ما می‌گوییم «دخول الشهر». باز «دخول الشهر» به‌عنوان طلیعه شهر، بخشی از چیزی است که به موضوع دست می‌یابیم. در خود «دخول شهر» چیزی که کاشف از آن است و همه بر آن اتفاق دارند، هلال است. «شهر» و «دخول شهر» حالت منعطف بسیار زیادی دارد؛ جای این هست که علماء در آن اختلاف کنند. در کتاب «رسالة حول مسالة رؤية الهلال» می‌گویند «شهر نجومی»، «شهر هلالی» و «شهر شرعی». یعنی خود شهر تاب این را دارد که آن را شرعی کنیم. اما طبق این عبارت «و اليقين و كلّما يوجب، كواشف للموضوع الذي هو الهلال»؛ الآن هم تشخیص من این است؛ اگر شما می‌خواهید بحث پیش برود و در آینده این بحث توافق اذهان زودتر حاصل شود، ابتدا روی هلال تأکید کنید. اول سراغ شهر نروید. چون مفهوم شهر، مفهومی است که از انعطاف مفهومی برخوردار است و قابلیت این را دارد که بحث را کش بدهد، لذا به جای اینکه ابتدا سراغ آن بروید، سراغ هلال بروید.

33:35

وقتی سراغ هلال می‌روید، چیزی که مشکلی ابتدائی و چالش اولیه است، کلمه «رؤیت» است. می‌گویید «رؤیت هلال». حدود یک سال سر همین صحبت شد. در اینجا «رؤیت» را باید چه کار کنیم؟ ولی خود «هلال» را خیلی زود می‌توانید جا بدهید. به گمانم اگر این راه را رفتید توافق اذهان در آینده خیلی زود صورت می‌گیرد.

«و اليقين و كلّما يوجبه، كواشف للموضوع الذي هو الهلال»؛ خود هلال هم فعلاً طریق به دخول شهر است اما فعلاً مهم این است که ما روی هلال تأکید کنیم. خب تأکید ما برای بحث‌های بعدی آن است.

---

[1] رؤية الهلال بالعين المسلّحة

«الاسماء وضعت لنفس المسمیات» و تسمیه هلال

«و الطرق إلی الموضوع و الكواشف له لا تزيد عليه شيئاً»؛ اگر ما هلال داریم طریق به‌سوی کشف این هلال، جزء هلال نمی‌شود. همانی که خود وحید به‌بهانی هم با اینکه در آن مسأله مخالف بودند، فرمودند «الاسماء وضعت لنفس المسمیات». نه مسمای به وصف مسمی ای به وصف مرئی. وقتی شما می‌گویید «قمر» به‌معنای قمر است؛ نه قمری که دیده شود. «که دیده شود» در تسمیه نیست. هلال هم همینطور است. هلال یعنی هلال. نه هلالی که آن را ببینید. اینکه آن را ببینیم در تسمیه نیست. **«لاتزیده علیه شیئا»**؛ این «طرق» و «دیدن» و امثال آن‌ها موضوع را از موضوع بودن چاقتر نمی‌کنند. موضوع، خود موضوع است و اینها خود طرق هستند.

شاگرد: ظاهراً مرحوم خوئی دارند که هلال به‌معنای «ما اهل الناس عند رؤیته»؛ یعنی باید طوری باشد که مردم ببینند.

استاد: ببینید «آن چه که مردم فریاد بکشند». مسمی چیست؟ آن چه که مردم فریاد بشکند؟! پارسال مفصل بحث کردیم. یعنی حیثیت تقییدیه داریم. یعنی در هلال حیثیت تقییدیه هست؟! اگر مردم فریاد نکشند اینجا هلال نیست؟! ای نه، فقط حالت تعلیل دارد؟ یعنی آن مسمی است ولو قابل دیدن باشد که مردم فریاد بکشند. بنابراین «اهل الناس حیث یرونه» قید مسمی و قید تسمیه نیست، بلکه خود آن مسمی است. اینها توضیحات تسمیه است. پارسال چندین جلسه صحبت شد.

«فإنّ الموضوع للأحكام الشرعيّة ليس إلّا الهلال، فإذا حصل اليقين بالهلال فلا معنى لبقاء الشهر السابق، أي إنّ الموضوع في عالم الثبوت لإنشاء الأحكام الشرعيّة المرتبطة بالصوم و نحوه ليس إلّا الهلال»؛ اگر روی هلال تأکید کنیم؛

«لكن لا بدّ في عالم الإثبات، من إحراز هذا الموضوع بالطرق القاطعة للاستصحاب، و الاستصحاب من الأصول العمليّة التي في معرض الخطأ»؛ یعنی ما استصحاب می‌کنیم چون طریق کارش را برای ما انجام نداده است. ولی واقعاً هلال بود. در معرض خطا است.

«و لذا نرى في الروايات الأمر بقضاء يوم ثبت كونه من شهر رمضان»؛ شما ندیدید اما بعداً که ثابت شد قضا کنید. چرا؟ چون هلال بود. ولو شما طریق به‌سوی آن و احراز آن را نداشتید.

«و الأمر بالإفطار و الحضور لصلاة العيد غداً»؛ بعد از اینکه ماه را دیدید دیگر چه روزهای است؟! افطار کنید. اما شارع نمی‌خواهد از نماز عید دست بکشید؛ فردا بخوانید. البته به این روایت عمل نشده است. اما مثل حاج آقا در جامع المسائل به این روایت عمل کرده‌اند. ولی در جواهر به این روایت عمل نشده است.

«لأنّ الأمر في قوله(عليه السلام): «صم للرؤية و أفطر للرؤية» أمر بالعمل بالأصل العمليّ، لا بحكم واقعيّ ثبوتيّ، و الحكم الثبوتيّ دائر مدار الهلال، و هذا ممّا يرى بوضوح في تعابير الروايات، و لعلّ من أحسنه»: احسن تعبیر کدام است؟

بررسی سندی روایت «اهل بطن نخله»

«قوله(علیه السلام): «... هذا الیوم لیلة الماضیة إنّ أهل بطن نخلة حیث رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام»»؛ در این چند دقیقه‌ای که وقت هست کلیاتی در مورد این روایت بگویم. این روایت از نظر محتوا خیلی پرفایده است. اما از نظر سند، مرحوم سید بحر العلوم در پایان آن «مصباحُ» به این صورت فرمودند: «الثالث: روی الكليني (طاب ثراه) في كتاب الروضة، بسند ضعيف[1]». مرحوم مجلسی در مرآة العقول فرمودهاند «موثق[2]». همچنین این روایت در غیر از کافی شریف نیست. در کتاب روضه کافی هم هست. در نرم‌افزار هم مثل مرحوم مجلسی فرمودهاند «موثق». در تفسیر آلاء الرحمان مرحوم آقای بالغی دارند: «في الصحيح[3]». نمیدانم سهو القلم شده ای نه؟! ذیل همین حدیث اینها را در **فدکیه** گذاشتم. خود سند در کافی جالب است. در این جزوه‌ای که شما دارید در پاورقی فرمودهاند: «ابان عن عمر بن یزید». خب قسمت اول این سند افتاده است. در کافی شریف باید به من روایت قبل از آن برگردید تا ببینید «ابان» به کجا میخورد. در صفحه ۳۳۲ همین روایت را نقل میکنند:

> **517- أَبَانٌ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْمُغِيرِيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ لَوِدِّ اللَّيْلَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ فَقَالَ كَذَبُوا هَذَا الْيَوْمُ لِلَّيْلَةِ الْمَاضِيَةِ إِنَّ أَهْلَ بَطْنِ نَخْلَةَ حَيْثُ رَأَوُا الْهِلَالَ قَالُوا قَدْ دَخَلَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ[4]**

عدم تأیید قیام ابومسلم توسط امام صادق ع

برگردید به روایت ۵۰۹؛ تا اینجا همه از ابان است.

> **509- حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّوْرَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّرَائِفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَ لْدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السَّفْيَانِيَّ[5]**

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ»؛ من بیشتر «حَمید» در ذهنم مانوس است. **«عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّوْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ»**؛ «ساباری» هم به نوعی از خرما گفته می‌شود و هم به پارچه‌هایی است که بسیار لطیف و ظریف هستند. **«عَنْ أَبَانٍ»**؛ در این سند ابان آمده است. **«عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ»**؛ این روایت اولی است که ابان در سند آن قرار گرفته است. روایت جالبی هم هست. از آن روایاتی است که تقریباً با یک کلمه امام علیه‌السلام کلید نظامی که در اعتقادات شیعه هست آمده است.

معلی بن خنیس می‌گوید: **«ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع»**؛ خیلی عجیب است. یعنی عده‌ی زیادی از کوفه به امام صادق علیه‌السلام نامه نوشتند، **«حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَلْدُ الْعَبَّاسِ»**؛ ابومسلم خراسانی قیام کرده بود ولی هنوز بنی العباس روی کار نیامده بودند. ابومسلم می‌گفت: «خرجت لرضا». کلی حرف زد. حتی دارد که به محضر امام هم آمد. حضرت فرمودند: «لست من...».

در این روایت هم آمده که از ناحیه خود اصحاب امام صادق نامه‌های متعددی به معلی دادند –چون خادم حضرت بود- و به محضر حضرت برد.

«بِأَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ»؛ ما خوشحال هستیم چون دیگر مظالم سر آمده و بنی امیه و بنی مروان رفتند و حال **«ان یئول الامر الیک فَمَا تَرَى»**؛ ابومسلم امر را به شما می‌دهد. معلی می‌گوید: این نامه ها را به حضرت دادم، **«قَالَ»**؛ معلی می‌گوید:**«فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ»**؛ حضرت که اینها را از دست من گرفتند و نگاه کردند، محکم به زمین زدند. **«ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ لَهُمَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ»**؛ این خیلی مهم است، چون حضرت کلید آن نظام معرفتی شیعه را می‌گویند. **«أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السَّفْيَانِيَّ»**؛ ما از روز اول تا به حال به شما می‌گوییم؛ سفیانی یکی از موضوعات تفصیلی است که اهل‌سنت هم دارند. مفصل در کتب اهل‌سنت آمده است. **«أَنَّى لَهُ التَّوَشُّمُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ**[6]**»**؛ خود اهل‌سنت در تفاسیر قدیم و جدید خود دارند که این آیه مربوط به سفیانی است؛ خسف بیداء.

این روایت اولی بود که از ابان شروع می‌شود. روایت بعدی هم روایت جالبی است. مثلاً در یکی از آن‌ها دارد که حمل حضرت عیسی علیه‌السلام نه ساعت بود ولی در هر ساعتی از آن حمل یک ماه رشد داشتند. یعنی چنین باید نه ماهه باشد اما برای ایشان نه ساعت بود که از «فَتَمَخَّضَهَا بَشَرَا سَوِيّاً[7]» شروع شد. روایاتی که در اینجا از ابان نقل شده جالب است. تا می‌رسد به روایت مانحن فیه.

علی ای حال سند روایت چه شد؟ خود ابان که خوب است. ایشان از اصحاب اجماع است و گمان نمی‌کنم که سید ناظر به او گفته باشد. عمر بن محمد بن زیدی هم که به‌خاطر مدال هایی که حضرت به او

دادند معروف است. حضرت به او مدال دادند و گفتند «ای ابن زیدی والله انت منا اهل البیت[8]»، خودش گفت «انا من آل محمد؟!». این در نقل کشی است. در تفسیر عیاشی دارد و شاید هم منافاتی ندا‌شته باشد؛ «والله انتم منا آل محمد». این تعبیری هم نزدیک است. ولی در نقل آن روایت دارد «انت منا اهل البیت».

اما نسبت به روایات قبل؛ شاید توثیق برخی از رواتِ آن‌ها برای مرحوم سید بحر العلوم ثابت نشده لذا چون توثیق آن‌ها برای مرحوم مجلسی ثابت بوده می‌گویند که روایت موثقه است. مثل دارد «شدید فی الوقف، لکنه ثقه فی النقل». این عبارات را دارند. شاید برخی از آن‌ها در مجموع برای مرحوم سید مجهول شده لذا ایشان فرمودند «ضعیف».

خب حالا من شما روایت را بگویم، ان شاالله برای شنبه.

---

[1] فدکیه

[2] مرآة العقول، ج۲۶،ص۴۸۵؛ الحديث السابع عشر والخمسمائة : موثق.

[3] آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ج1، ص: ۱۹۲؛ «في الكافي في الصحيح عن عمر بن يزيد عن الصادق (ع) في ان اليوم يتبع الليلة الماضية ال الآتية قال (ع)...».

[4] الكافي- ط الاسلامية،ج۸،ص۳۳۲

[5] همان، ص۳۳۱

[6] السبأ ۵۲

[7] مریم ۱۷

[8] إختيار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي، ج۱،ص۳۳۲

فقه الحدیث روایت «اهل بطن نخله»

استدلال امام ع به امر عرفی در تعیین یوم و لیله در روایت اهل بطن نخله

عمر بن یزید می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: **«إنّ الْمُغيريّةَ»؛** در برخی از جاها «مغیّره» دارد اما ظاهراً «مغیریّه» مناسبتر است.

«يَزْعُمُونَ أَنّ هذَا الْيَوْمَ لَوذِهِ اللّيْلَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ»؛ اگر امروز اول ماه است، دیشب شب ماه قبل بوده است. اولین شب ماه مبارک امشب است. الآن در اصطلاح خودمان می‌گویی سه‌شنبه شب، یک شنبه شب، و گاهی هم می‌گویی شب یک شنبه. ما بین اینها فرق می‌گذاری. آنها می‌گفتند شبی که برای یک شنبه است همان یک شنبه شب است. آن چه که دنبال روز می‌آید برای آن است. چرا این را می‌گفتند؟ چون داریم «الیوم و اللیلة»؛ شبانه‌روز. «عمل الیوم و اللیلة» در بسیاری از کتابهای فریقین برای اعمال شبانه‌روز نوشته شده؛ روز و شب در شبانه‌روز چه زمانی است؟ مبدأ و منتهی دارد.

مرحوم مجلسی[1] می‌فرمایند: نزد متشرعه واضح است که شب قبل از آن است. یعنی شما که می‌گویی شب اول ماه، منظور شب سابق آن است. این روایت می‌گوید که محضر حضرت این را گفتم؛ **«يَزْعُمُونَ أَنّ هذَا الْيَوْمَ لَوذِهِ اللّيْلَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ»؛** در شبانه‌روز، اول روز است و بعد شبش است.

«فَقالَ كَذَبُوا»؛ این حرف دروغ است. در این «کذبوا» مشکلی نیست. در بناء فقه و شرع اسلامی هم مشکلی نیست. زیبایی این روایت در دنباله فرمایش امام علیه‌السلام در استدلالشان است. حضرت می‌خواهند برای «کذبوا» استدلالی بکنند. می‌خواهند به تعبد واگذار نکنند. استدلال بیرونی، استدلال به تاریخ و سیره و به مقبولیت نزد کل دارند. فرمودند: «هذَا الْيَوْمُ لِلّيْلَةِ الْمُاضِيَةِ»؛ اگر امروز اول ماه است، دیشب شب اول ماه است. نه شبی که بعد بیایی و شب اول ماه باشد. خب چرا؟ «إنّما أَهْلُ بَطْنِ نَخْلَةَ حَيْثُ رَأَوُا الْهِلالَ قالُوا قَدْ دَخَلَ اللّيْلُ الْحَرامُ»؛ حضرت استشهاد به اهل بطن نخله می‌کنند، نه به مسلمانانی که در آن جا حضور داشتند. یعنی حضرت به یک کار عرفی استشهاد می‌کنند. آن هم برای دخول شهر، آن هم برای اینکه بگویند تنها در شرع اسلامی نیست که شب قبل از روز است. بلکه آنها هم همینطور می‌گفتند. آن وجهش هم بسیار روشن است. وقتی هلال را دیدند گفتند «دخل الشهر»؛ هلال ماه را دیدیم ولی هنوز ماه نیامده باشد؟! صبر کنیم و بگوییم شب برای ماه قبل است؟! خب وقتی هلالش را دیدی باز می‌گویی باید تا فردا صبر کنی و این برای ماه جمادی است.

طبری هم در تاریخ و هم در تفسیرش دارد. مجمع البیان و همه تفاسیر دارند. در روایت هم هست. من هم هر چه ممکن بود در فدکیه گذاشتم. در جریان اهل بطن نخله آیه ناظر شد؛ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»[2]. آن چه که می‌خواهم روی آن تأکید کنم این است: «عن الشهر الحرام قتال فیه». ما یک بحثی داشتیم که مکرر مطرح شد. گفتیم وقتی می‌گوییم «شهر»، خودش یک موضوع است. بعضی از چیزها هست که برای زور شهر است. یعنی «یوم الشهر» موضوع حکم است. بعضی از چیزها هست که موضوع حکم آنها «اللیلة من الشهر» است. بعضی از چیزها هست که موضوعش خود «الشهر» است. در این آیه شریفه کدام یک از اینها مراد است؟ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ»، این قتال برای شهر است؟ اصالًا با لدقه کاری به لیل و یوم ندارید، با شهر کار دارید؟ ای نه، در آن جا هم شب و روز مطرح است؟ این سؤالی است که روی آن تأمل کنید.

شاگرد: با توجه به روایات دیگر گویا آنها بعد از زوال دیده‌اند؟

استاد: ظاهرش این است که آنها وقت غروب دیده‌اند.

شاگرد: اگر قبل از زوال باشد همان روز هم اشکال نمی شود.

استاد: در اینجا سه قول است. همه را آورده‌ام. ابن اسحاق، واقدی و سدی نظرات مختلفی دارند. هر سه اینها را تفسیر قرطبی خیلی خوب توضیح داده است. عبارت قرطبی را ببینید. طبری هم دارد. قرطبی قشنگ دسته‌بندی کرده.

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء، ج۵۹،ص۱۶

[2] البقره ۲۱۷

«سفیانی» و «خسف بیداء» کلیدی مهم در نظام فکری شیعه

شاگرد۲: راجع به اعتقادات شیعه چه نکته‌ای مد نظرتان بود؟

استاد: میخ مسأله غیبت و ظهور را از روز اول پیامبر خدا کوبیدند. حرفها را زدند. آیه قرآن آمده است. حال به صرف اینکه ابو مسلم آمد و ولوله اجتماعی شد بگویی «نقدر ان یؤول الامر الیک». حضرت می‌فرمایند خب پس این مسائل کجا رفت؟! منظور من این بود. حضرت می‌گویند از روز اول جد ام و خود ام به شیعه نظام دادیم. «أُفِّ أُفِّ لِمَا أَنَا لِوَلَائِ بِإِمَامِ». این تعبیری خیلی مهمی است؛ «لِوَلَائِ»؛ شوخی نیستند. سدیر بود و ...، این همه انام از کوفه به معلی داده بودند که خادم حضرت بود.

شاگرد:...

استاد: یاد فرمایش آسید محمد فشارکی افتادم. عالم بزرگی بودند. هم بحث آسید محمد هستند که صاحب ترتبان. ایشان خوابی دیده بودند. در آن خواب دیده بودند صف طوالنیای از علماء هست. گفتند چه خبر است؟ چرا علماء اینجا ایستاده‌اند؟ گفتند سر صف را نگاه کنید، آن جا امام صادق علیه‌السلام نشسته‌اند و اینها را دقیق از ایشان می‌پرسند؛ چرا اینجا این فتوا را دادی؟ اینجا که به این صورت نبود، چرا به این نگاه نکردی؟ سید فرمودند دیدم حضرت به این زودی ها در نمی‌شوند! سید فرمودند در خواب با خودم گفتم خدایا اگر من با هر کسی هم بحث می‌کردم پیروز می‌شدم با امام صادق علیه‌السلام نمی‌توانم بحث کنم و پیروز بشوم!

نفقه زن و فقر او

شاگرد: خانمی که واجب‌النفقه شوهر خود است، فقیر حساب می‌شود؟

استاد: اگر شوهر بالفعل به او ندهد ولو نفقه زوجه دین بر زوج است، اما این دین منافاتی با فقر او ندارد. الآن او گرسنه است. الآن محتاج است. فقر بالفعل مجوز این هست که شما به او بدهید.

شاگرد: شوهرش به او هر روز نفقه می‌دهد.

استاد: گاهی او نیازهایی دارد که واجب شرعی است و شوهر به او نمی‌دهد. باز دراین‌صورت می‌شود. مثلاً مرجع زوج می‌گوید فلان دارو را واجب نیست شوهر به او بدهد. در بعضی موارد اختلاف در فتوا می‌شود. لذا شوهر هم به او نمی‌دهد. اما وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید معالجه‌ای است که او نیاز دارد،

اما شرعا بر او واجب نیست و او هم نمی‌دهد، در اینجا باز واجب می‌شود. یعنی زوجه فقر عرفی داشته باشد؛ با اینکه صدق عرفی فقر می‌کند اما در محدوده‌ای است که وراء نفقه واجب زوج باشد، اگر اینچنین باشد باز فقر بالفعل است و می‌تواند بدهد.

شاگرد: مثلاً زوجه می‌خواهد که زوج برای او لباس بخرد ای گل بخرد اما شوهر این کار را نمی‌کند.

استاد: اگر در شأن او است، مانعی ندارد. گاهی کسی است که باید به جایی برود و ضرورت عرفیه دارد، از آن طرف هم اصلاً ممکنش نیست که نبرد، وهن او است و کاملاً ذاتی می‌شود. اینجا هم صادق است و فرقی نمی‌کند. فقر یعنی درآمدی که او دارد کفاف هزینه او را نمی‌دهد. هزینه یعنی آن چه که مطابق شأن و نیاز معیشت او است.

56:39

شاگرد: اگر شک داشته باشیم چه؟

استاد: اگر شک داشته باشد باید احراز کند. چون شرط، فقر است لذا باید آن را احراز کند.

شاگرد۲: وقتی رؤیت غامض شد می‌توان بحث انسداد را مطرح کنیم؟ یعنی بگوییم به واقع آنکه نمی‌رسیم لذا ظنون خاصه هم نسبت به ظنون دیگر اولویتی ندارند، لذا باید به مسیری برویم که به آن سمت می‌رود.

استاد: فرمایش شما درگیری با کسانی است که می‌گویند «المسالة الاصولیة لابد فیه من الیقین». فرق فقه و اصول را این می‌دانند. از چیزهایی است که زیاد هم تکرار می‌شود. می‌گویند مسأله اصولیه با ظن و حجت خاص کافی نیست. «لابد فی المسالة الاصولی من الیقین». معروف است که این را می‌گویند و خیلی هم می‌توانند محل کلام باشد. آنها می‌گویند در اصول که ظن خاص را می‌گوییم، به حجیت این ظن خاص بیقین می‌رسیم. اگر این را بپذیریت و صاف شود و جلو برود، خب جواب حرف شما داده شده است. کما اینکه خیلی می‌شود مناقشه کرد؛ در اینکه در خیلی از جاهایی که شما یقین را می‌گویید، محقق نمی‌شود. آخرش هم اولویت است. اگر اولویت شد صحبت سر این است که اخذ به اولویت در اینجا لزومی است یا نه.

والحمد لله رب العالمین